

مرتضی نجاتی به مناسبت انتشار آثارش در نروژ:

جهان به زودی از آثار ادبی ما حیرت خواهد کرد

◀ تنها جهانی که مرز ندارد، جهان کلمات است



آرمان ملی: مرتضی نجاتی (۱۳۵۵) شاعر، نمایشنامه‌نویس و نویسنده است که تاکنون عناوین مختلفی از اودر بازار کتاب منتشر شده. او که تجربه فعالیت و همزیستی با شاعران هم‌نسل خود را از دهه ۷۰ دارد، در توصیف شور و حال جریان‌های ادبی در آن مقطع می‌گوید: «در دهه هفتاد، ما با قرائت تازه‌ای از جامعه مواجه شدیم که یادوران اصلاحات و مشخصات تغییر و تحولانی که مطبوعات ما تجربه کرد، نسبت داشت. روزگاری که البته دیری نپایید و با گرفت و گیرهای فراوان مواجه شد؛ «گروه‌هایی وجود داشتند که تعمدآمی خواستند کنش‌های فرهنگی و اجتماعی را با گسست مواجه کنند...» و البته از تلاش برخی سازمان‌ها و نهادها برای جایگزین کردن شبه جریان با جریان‌های واقعی یاد می‌کند که با وجود صرف هزینه‌های فراوان، به نتیجه نیاانجامید و همچنان آینده در دست شاعران و نویسندگانی است که برخاسته از جریان‌های اصلی شعر و ادبیات معاصرند. ترجمه و انتشار یکی از مجموعه شعرهای او فرصتی شد تا کپ و گفت تازه‌ای با او داشته باشیم که در ادامه می‌خوانید.

صدای امثال فرهاد مهراد، فریدون فروغی، داریوش وایی و... را تقلید می‌کردند! اما کدامیک از آنها ماندگار شدند؟ در ادبیات هم همین‌طور! از دل آن همه نشست و جلسه، آن همه همایش و گردهمایی با حمایت و بودجه‌های انجمنانی، کدام نویسنده و شاعر ماندگار و مطرحی بیرون آمد که به جایگاه بزرگان این حوزه حتی نزدیک شوند؟ تنها دستاورد اتاق فکر آن جریان‌ها، همان گسست فرهنگی و اجتماعی است که اثرات مخرب آن را می‌شود در افول ذائقه مخاطبان و دور شدن طیف‌های مختلف مردم از آثار هنری، ادبی، شعر و سینمای غنی و تاثیرگذار مشاهده کرد.

◀ **با این اوصاف و در شرایط موجود، به طور مشخص چه آینده‌ای را پیش روی شعر می‌پینید؟**
شعر ما حاصل زخم‌هایی است که به شاعر هجوم می‌آورد؛ بنابراین شعر همچنان و در هر شرایطی، زیست خود را ادامه می‌دهد و پیش می‌رود. اینکه فکر کنید کم‌رنگ شدن آن تحرکات و اجتماعات ادبی دهه‌های قبل تر به منزله‌ی توقف شعر یا مرگ آن است، تصور درستی نیست. اتفاقاً مطمئنم تجربیاتی که در این سال‌ها داشته‌ایم و دامنگیر هم‌نسلان ما شده، دیر یا زود به خلق آثار شگرفی در گرایش‌های مختلف هنری؛ خصوصاً در شعر و ادبیات خواهد انجامید. این پیش‌بینی مختص ما ایرانی‌ها نیست؛ بلکه در ابعاد وسیع‌تر و باورمیان‌ه قابل تسری است. بگذارد روشن‌تر بگویم؛ این بیداد و ستمی که بر مردم خاورمیانه می‌گردد، حتی همین حالا هم انعکاس‌های درخشان‌ی در میان آثار نویسندگان و شاعران دارد. همین چندوقت پیش من با مجموعه شعری به نام «آدنزالین» آشنا شدم که به شاعری عرب‌زبان تعلق داشت که عمر خود را پشت سیم‌های خاردار گذرانده بود. این زخم‌ها که بر جسم و روح انسان وارد می‌شود، نمی‌تواند خروجی نداشته باشد. همین شرایطی که این روزها در کشور خودمان و بعد از جنگ دوازده روزه شاهدش هستیم، نمی‌تواند خروجی نداشته باشد. من مطمئنم به زودی شاهد چنان موفقیت‌هایی از آثار ایرانی خواهیم بود که جهانیان از آن‌ها حیرت خواهند کرد. دلیلم هم این است که ما در همان دهه هفتاد نشان دادیم که اگر بستر فعالیت و انتشار آثار وجود داشته باشد، می‌توانیم جریان‌های تاثیرگذاری را بیافرینیم.

◀ **اشاره کردی به خاورمیانه. آیا این پتانسیل در سایر نقاط جهان نیز قابل احساس است؟**
فکر نمی‌کنم. به نظر من غرب سال‌هاست که تفکر و خلق تازه تهی شده. نمی‌خواهم شعار بدهم، اما اگر دقت کنید جهان غرب سال‌هاست که در افغانستان و عراق و ایران دنبال ایده و سوژه‌ی تازه می‌گردد. به سینمای جهان توجه کنید! چرا حواس‌ها به آثار سینمایی منطقه ما جمع شده‌است؟ در شعر هم همین است. شما می‌توانید تنها یک شاعر بزرگ از جهان غرب نام ببرید که در ۲۰ سال اخیر مطرح شده باشد! ولی با قطعیت به شما می‌گویم که در نسل خودمان، شاعران بزرگی داریم. درست است که خیلی از اینها در جهان ناشناخته‌اند؛ اما

دولتی رقم خورد صحبت می‌کنیم. اجازه بدهید صادق باشم؛ گروه‌هایی وجود داشتند که تعمداً می‌خواستند کنش‌های فرهنگی و اجتماعی را با گسست مواجه کنند. گشایشی که در آن مقطع اصلاحات ایجاد شده بود، به یک‌باره دچار انقباض‌ها و شاید بهتر است بگویم تنگ‌نظری‌ها شد؛ طوری که برپایی یک جلسه‌ی شعر ساده هم آسان نبود. گردهمایی‌ها، شعرخوانی‌ها، جلسات نقد و گفت‌وگویی پس از دیگری تعطیل می‌شدند و این‌همان گسستی بود که به آن اشاره کردم. از طرفی با وقوع اتفاقات تلخ حذف فیزیکی چهره‌های سرشناس و متفکران و منتقدانی چون محمد مختاری در غائله قتل‌های زنجیره‌ای، دیگر خبری از آن گشایش‌ها و فرصت‌ها باقی نمی‌گذاشت. من نمی‌دانم این اصرار برای اینکه فقط و فقط یک قرائت و یک نگاه رسمی بر همه چیز سیطره داشته باشد، برای چیست؟ چرا نباید نگاه‌ها و گرایش‌ها و تفکرات مختلف در تولیدات فرهنگی و هنری ما جریان داشته باشد. البته عوامل تاثیرگذار دیگری هم مزید بر علت شده که در راس آنها باید به همه‌گیر شدن فقر و اوضاع بعد اقتصادای اشاره کرد. در واقع مردم بیشتر و بیشتر درگیر امور روزمره و گرفتاری‌های خود شدند و دنبال کردن تمایلات فرهنگی در آنها دیگر اولویت آنها نبود و صد البته که شاعر (و هنرمند) هم جزء همین مردم است و دچار همین وضعیت می‌شود. این یک واقعیت است که وقتی چرخ اقتصاد لنگ بزند، ما نمی‌توانیم زندگی معارفی داشته باشیم. دیگر روی لب‌های هیچ پدری وقتی شب به خانه برمی‌گردد، لایخند نیست، دیگر آدم‌های خوش‌فولی نیستیم و نمی‌توانیم تعهداتمان را نسبت به یکدیگر و حتی خانواده‌مان انجام دهیم. در چنین جامعه‌ای، چه بخواهیم و چه نخواهیم، اصول اخلاقی نیز یکی یکی به چالش کشیده می‌شوند. خب شاعر هم عضو همین جامعه‌است، سینماگر و موزیسین و نقاش و... هم همین‌طور. من متکر این نمی‌شوم که حتی در این شرایط هم عده‌ی انگشت‌شماری هستند که با تکیه بر باور و تلاش خود می‌خواهند تولیدات ارزشمندی ارائه کنند؛ اما فضای کلی تولیدات فرهنگی و هنری در چنین وضعیتی رو به افول خواهد گذاشت. شما سینمای این چند سال اخیر را ببینید؛ بر شده از فیلم‌های کم ارزش و تهی. در حالی که ما تا همین چندسال پیش ما شاهد ساخت آثار بزرگ و تاثیرگذاری بودیم. در مارکت موسیقی هم همین اتفاق افتاده؛ شما بررسی کنید در کنسرت‌ها چه خبر است و چه ترانه و آهنگی ارائه می‌شود! در تمام این سال‌ها، برخی جریان‌ها و سازمان‌ها و نهاد‌های دولتی تلاش کردند با پس راندن جریان‌های اصلی فرهنگ و هنر در جامعه، شبه‌جریان‌هایی را با صرف بودجه‌های سنگین و تبلیغات گسترده، به خورد جامعه بدهند، اما دیدیم که این تلاش‌ها هم راه به جایی نبرد؛ چون خاستگاهی نداشت.

◀ **منظورت از شبه جریان چیست؟**
ببینید؛ مثلاً در موسیقی پاپ، آمدند مدل‌های مشابهی را از هنرمندانی که خاستگاه و پیشینه‌ی هنری و اجتماعی تثبیت‌شده‌ای داشتند، ارائه کنند؛ کپی‌های ضعیفی که

◀ **فکر می‌کنم برای شروع، بد نباشد به شکل تیتروار به آثاری که تاکنون منتشر کرده‌اید، بپردازیم.**

اولین کتاب من «رادیو لندن به وقت غروب» بود که در سال ۱۳۸۱ از سوی نشر شولا به چاپ رسید. تم و درونمایه شعرهای آن مجموعه بیشتر عاشقانه و اجتماعی بود و شعرهایی بودند که من از هفده تا بیست و سه – چهار سالگی نوشته بودم. نگاه‌ها به «رادیو لندن...» مثبت بود و بعد از آن مجموعه نمایشنامه‌ی «من را پاتا بودم» را با نشر بازی تیرگر روانه‌ی بازار کتاب کردم که در واقع شامل چهار نمایشنامه سونرال بود. بعدتر مجموعه شعر «آوازهای زنی که از گرامافون می‌آد» را با نشر چشمه و مجموعه شعر «باتودر جشن عروسی فیگارو» را با نشر نیماژ به انتشار رساندم. رمان «نت بی‌گذرنامه» هم عنوان دیگری بود که حال و هوای مهاجرت داشت و نشر مایا آن را چاپ کرد و سراًخر، مجموعه شعر «در خواب‌هایمان مردمی» در سال ۱۳۹۸ با نشر نیماژ به بازار آمد. در سال‌های اخیر اما با وجود اینکه آثار مختلفی را خلق کرده‌ام، بنابه دلایلی که بخشی از آنها شخصی‌اند و برخی اجتماعی، احساس کردم که باید دست نگه دارم و کتابی چاپ نکنم.

◀ **تجربه بازیگری هم داشته‌ای. درست است؟**
بله. بازی در فیلم «۲۱ اینچ» به کارگردانی ابودر صفاریان که داستان متفاوتی داشت، اولین تجربه رسمی من بود. این فیلم بعد از ۱۵ سال روی پرده رفت، اما مسافانه خیلی زود با تداوم آکران آن مخالفت شد. داستان از این قرار بود که در زمان پخش یک مسابقه زنده تلویزیونی، افرادی که درون استودیوی پخش مسابقه حضور دارند، به وسیله یک گروه گروگان گرفته می‌شوند. گروگانگیرها قصد دارند به هر ترتیب که شده جلوی قطع شدن برنامه را بگیرند و... بعد از آن، موقعیت‌های پیش‌آمد که فعالیت در سینما را ادامه بدهم اما مصادفانه بگویم که بازیگری، چندان برای من جذابیت نداشت. شعر و ادبیات، دنیای دیگری است!

◀ **سابقه آشنایی ما به دهه هفتاد برمی‌گردد؛ دوره‌ای که شاعران هم نسل ما با شور و جدیت خاصی در محافل و جلسات گرد هم جمع می‌شدند و تجربه یگانه‌ای از آن «جهان دیگر» داشتند. به نظرت چرا همه چیز تغییر کرده و دیگر شاهد چنان تحرکاتی نیستیم؟**

هر دهه‌ای، ویژگی‌های خودش را داشت و دارد. در دهه هفتاد، ما با قرائت تازه‌ای از جامعه مواجه شدیم که با دوران اصلاحات و مشخص تغییر و تحولاتی که مطبوعات ما تجربه کرد، نسبت داشت. به موازات مطبوعات، در فضای نشر نیز شاهد گشایش‌های محسوسی بودیم که با مجوز گرفتن برخی آثار شاخص مثل «شازده احتجاب» هوشنگ گلشیری همراه بود. از طرف دیگر در آن سال‌ها، نسل جوان فرصت این را پیدا کرد که با نسل‌های قبل تر خود ارتباط برقرار کند و وارد گفت‌وگو شود. این امکان ایجاد شده بود که در جلسات شعرخوانی و نقد، با چهره‌هایی همچون منوچهر آتشی، حسین منزوی، سید علی صالحی، کیومرث منشی‌زاده، عمران صلاحی و... از نزدیک ارتباط بگیریم. این افراد از پس سال‌ها، تجربیات خود را با ما در میان گذاشتند. ما نسل آرمان‌گرای بودیم و هنوز هم این ویژگی در ما، در من و تو وجود دارد. دلیلم هم این است که این آرمان‌گرایی را از بزرگانمان به ارث برده‌ایم. ما نسلی بودیم که موسیقی را با صدای فرهاد مهراد، فریدون فروغی و امثالهم زندگی کردیم؛ سینما را با آثاری چون «گوزن‌ها» شناخیم. یاد می‌آید وقتی صحنه‌های پایانی این فیلم را در کنار خانواده دیدم، به پشت‌بام رفتم و گریه کردم. در دهه هفتاد، ما این فرصت را داشتیم تا بعد از فرونشستن غبار جنگ، بار دیگر با پیشینه شعر، سینما و موسیقی غنی فارسی پیوند بخوریم. در فضای شعر هم انتشار گسترده آثار شاعرانی چون احمد شاملو، فروغ فرخزاد، سهراب سپهری و... تحولات محسوسی را در ما ایجاد کرد و به ما اجازه داد تا جهان تازه‌ی خودمان را در شعرهایمان خلق کنیم. ما نسلی بودیم که می‌خواستیم خورشید را با دست بگیریم اما هرچه جلوتر آمدیم، زمانه بیشتر و بیشتر تغییر کرد. تا جایی که امروز زندگی روزمره و مشغله‌هایش کمتر به ما اجازه می‌دهد تا در همدیگر جمع شویم، با هم صحبت کنیم و جهان‌های متفاوتمان را با یکدیگر در میان بگذاریم. با این حال معتقدم شعر در خلوت آدمی اتفاق می‌افتد. تقابل و تضارب افکار باعث می‌شود سایه روشن‌های ذهنی و روحی در ما شفافیت بیشتری پیدا کند اما در مجموع هنوز در خلوتمان این فرصت را داریم که جهان زیسته خودمان را بسراییم.

◀ **پس قبول داری که شاعران هم به فراخور شرایط حاکم بر جامعه، در جهان شخصی خود فرو رفته‌ند و دست‌کم از منظر کنشگری اجتماعی، دچار فردیت‌گرایی شدند؟**

بله؛ و همان‌طور که گفתי شرایط اینطور برای آنها رقم خورد. ما داریم درباره اتفاق‌هایی که دست‌کم از ۲۰ سال پیش در فضای جامعه و مشخصاً با تصمیم مسئولان و مدیران



هادی حسینی نژاد
روزنامه‌نگار

حالا چهار سال گذشته است؛ اما هنوز هم گفتن اینکه مجتبی گلستانی دیگر در میان ما نیست، آسان نیست. انگار فعل «بود» برایش صرف نمی‌شود و هر بار در گلو می‌ماند. مجتبی در حافظه جمعی دوستانش، همکارانش، شاگردانش و همه آنان که با آثارش زیسته‌اند، هنوز «هست»؛ نه به اعتبار یاد، که به اعتبار مسیر. او نه تنها به واسطه اندیشه‌هایی که بر صفحه کاغذ آورد، بلکه به خاطر سبکی که برای زیستن و کار کردن انتخاب کرده بود، هنوز در ذهن ما زنده است؛ سبکی که آغشته بود به صداقت، وقار، سادگی و درعین حال زرف‌نگری در ساحت‌هایی که بسیاری از ما حتی به آنها فکر هم نمی‌کنیم. مجتبی گلستانی، متولد آذرماه ۱۳۶۰، در تهران به دنیا آمد و در همان شهر زیست و آموخت و آموخت و آموخت... او دانش آموخته فلسفه بود و سال‌ها به‌صورت مستقل و آزاد به پژوهش و ترجمه در حوزه‌های مرتبط با اخلاق، هنر، زیبایی‌شناسی و مطالعات فرهنگی ادامه داد. اما آنچه از مجتبی چهره‌ای منحصر به فرد می‌ساخت، نه صرفاً مدرک و تحصیلاتش، که عمق و وسعت مطالعه‌اش بود. کمتر کسی را می‌شد سراغ گرفت که در چنین جوانی، چنین دامنه‌گسترده‌ای از اندیشه را خوانده باشد، و نه فقط خوانده که فهمیده و هضم کرده باشد.

مجتبی از آن دست آدم‌هایی بود که کتاب خواندن رانه «عادت»، بلکه «نفس کشیدن» می‌دانست. با افتخار و فروتنی، گاهی از میزان مطالعه روزانه‌اش در اپلیکیشن‌های کتابخوان سخن می‌گفت؛ آماری که شگفت‌انگیز بود. طبق داده‌های ثبت شده در اپلیکیشن «طاقچه»، تنها در یک سال منتهی به زمان درگذشتش، بیش از ۸ میلیون کلمه مطالعه کرده بود؛ معادل حدود ۱۵۰ تا ۲۰۰ کتاب. این رقم، نه اغراق است و نه افسانه‌سازی. او واقعاً با کتاب می‌زیست. بخشی از ورش صرف خواندن نظریه‌های فلسفی در زبان انگلیسی می‌شد، بخشی دیگر خواندن رمان‌های کلاسیک و معاصر و باقی‌ا به تدبیر و گفت‌وگو با شاگردان و دوستان اختصاص می‌داد، اما مجتبی فقط یک کتابخوان پرکار نبود. ذهن نقاد و سازمان‌یافته‌اش از پژوهشگری دقیق ساخته بود که با وسواس علمی می‌نوشت. حاصل این تلاش‌ها، در قالب چند کتاب تألیفی و ترجمه‌ای منتشر شد. از جمله کتاب «واسازی متون جلال‌ال‌احمد» که در آن با نگاهی دیرپایی به تحلیل نثر و اندیشه‌ی احمد پرداخت و افزون بر این یادداشت‌های روزنامه‌ای، مقالات پراکنده در حوزه فلسفه اخلاق و ادبیات، مصاحبه‌ها، مشارکت در داوری جوایز ادبی و البته پروژه‌هایی ناتمام که قرار بود بعد از دل کلاس‌های درس بیرون بیایند...

او در سال‌های پایانی زندگی، کلاس‌هایی برگزار می‌کرد که مخاطبان‌ش نه فقط دانشجویان فلسفه، بلکه علاقه‌مندان ادبیات، علوم اجتماعی، فعالان حقوق معلولان و حتی نویسندگان جوان بودند. این کلاس‌ها، چه به صورت حضوری و چه آنلاین، فضاهایی برای اندیشیدن بودند. مجتبی نه از بالا سخن می‌گفت، نه می‌خواست مرجع مطلق دانش باشد. شیوه درس‌دادنش، گفت‌وگویی بود؛ مبتنی بر متن و تأمل و همواره با تأکید بر اخلاق گفت‌وگو. از همان تریبون کوچک کلاس، مفاهیم بزرگی را توسعه می‌بخشید؛ مفاهیمی چون استقلال، حق جویی، مقاومت و البته اندیشیدن؛ که زیست شخصی‌اش نیز ترجمانی از همین مفاهیم بود. وضعیت جسمی و ویلچر نشینی، هرگز اجازه نداد گلستانی به یک «سوژه ترحم‌برانگیز» در فضای عمومی دیده و شناخته شود. او نه تنها از واژه «معلول» گریزان نبود، بلکه کوشید نگاهی متفاوت و انتقادی به «مطالعات معلولیت» در ایران معرفی کند. بارها تأکید می‌کرد که «معلولیت»، فقط یک موقعیت زیستی نیست؛ بلکه پدیده‌ای فرهنگی، سیاسی و اخلاقی است که از دل ساختارهای قدرت و تعریف‌های نابرابر اجتماعی سر برمی‌آورد.

او با همین نگاه، در مقابل خشونت نرم پنهان شده در زبان، تصویر، معماری، قوانین، آموزش و حتی درون ادبیات ایستاد. همین رویکرد، از مجتبی یک متفکر تمام عیار می‌ساخت؛ کسی که نه برای خود، بلکه برای «جهان برابرتر» فکر می‌کرد و می‌نوشت. در روزهای پایانی زندگی‌اش، درگیر کرونا شد. خانه نشینی‌اش به ناگاه بدل شد به بیماری و آنچه رفت، نه فقط بدن نحیف مجتبی بود، که پروژه‌ای بود ناتمام؛ راهی که باید می‌رفت و نرفت. مجتبی گلستانی با مرگی خاموش و بی‌خبر رفت. رفت، بی‌آنکه کسی از نهاد‌های رسمی پژوهش، صدایش را آن‌طور که شایسته بود شنیده باشد. تنها ما ماندیم و کتاب‌ها و صداهایی که در کلاس‌هایش ضبط کرده‌ایم. تنها ما ماندیم و این پرسش: در نبودش، با اندیشه‌هایش چه خواهیم کرد؟

